

بہتر خدا

خانم معلم پزیرہ

۲

درخت بلوط دیچٹالی

ہویا
Hoopa

خانم معلم پرنده

۲



یانکه اسفاتیله

تصویرگر: آیت اسفاب

مترجم: مهرنوش گلشاهی فر



سرشناسه: اسخاتفلد، یانکه، ۱۹۷۴-
Schotveld, Janneke, 1974-

عنوان و نام پدیدآور: درخت بلوط دیجیتال / نویسنده یانکه اسخاتفلد؛
تصویرگر آنت اسخاب؛ مترجم مهرنوش گلشاهی فر.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص: مصور.

فروست: خانم معلم پرنده؛ ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۶۸-۱ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۶۶-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Supperjuffie Komt In Actie.
موضوع: داستان های کودکان (هلندی) -- قرن ۲۱ م.
موضوع: Children's stories, Dutch -- 21st century

شناسه افزوده: اسخاب، آنت، تصویرگر
شناسه افزوده: Schaap, Annet

شناسه افزوده: گلشاهی فر، مهرنوش، ۱۳۵۶ - مترجم
رده بندی کنگره: PT5882/2
رده بندی دیویی: [ج] ۸۳۹/۳۱۷
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۰۸۰۶

خانم معلم پرنده ۲ درخت بلوط دیجیتال

نویسنده: یانکه اسخاتفلد

تصویرگر: آنت اسخاب

مترجم: مهرنوش گلشاهی فر

ویراستار: شایسته ابراهیمی

مدیر هنری: علی بخشی

طراح گرافیک: فائزه فغفوری - سحر احدی

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۷۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۶۶-۷

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۶۸-۱



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

Superjuffie komt in actie!

Copyright © Van Holkema & Warendorf/Uitgeverij

Unieboek|Het Spectrum bv, The Netherlands, 2012

Persian Translation © Houppaa Books, 2021

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر
(Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر
دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Uitgeverij Unieboek) خریداری
کرده‌است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

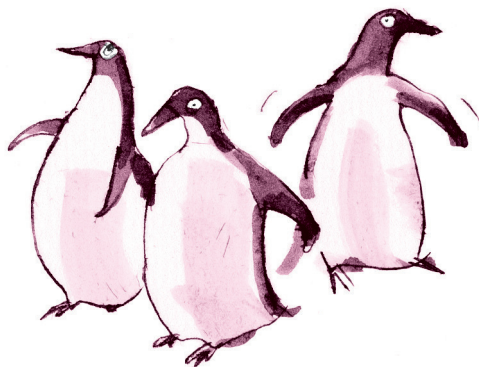
یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، یانکه اسخاتفلد و ناشر خارجی آن،
Uitgeverij Unieboek، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه
جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی
کتاب را پرداخت کرده‌است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا
چاپ کند، بدون اجازه و رضایت یانکه اسخاتفلد این کار را کرده‌است.

تقدیرم به والدین قوی و فوق‌العاده‌ام
چونکه اسفاندر

تقدیرم به مانیا سیه‌بازی که یک کتابفروان عالی،
باهوش و زیباست.

مهرنوش گلشاهی‌فر



راز بزرگ!

این تصویر متعلق به خانم معلم یوسیه است. در نگاه اول شاید خیلی معمولی به نظر برسد، حتی شاید کمی هم برای کار معلمی جوان و بی تجربه باشد، اما... او یک خانم معلم معمولی نیست، یک جور خاصی است. چرا؟ خُب راز بزرگ خانم معلم همین است.

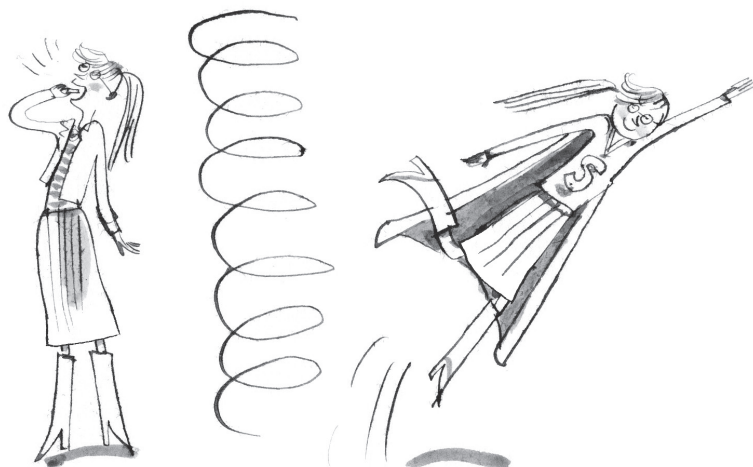


اگر قول بدهید که به کسی حرفی نزنید، راز بزرگ خانم معلم را به شما خواهم گفت. نه! باید قول بدهید حتی به والدیتان هم چیزی نگویند؛ به خصوص آقای سبیل نباید در این مورد چیزی بداند. آقای سبیل مدیر مدرسه‌ای است که خانم معلم یوسیه در آنجا کار می‌کند.

قول می‌دهید؟

خیلی خوب! پس گوش کنید!

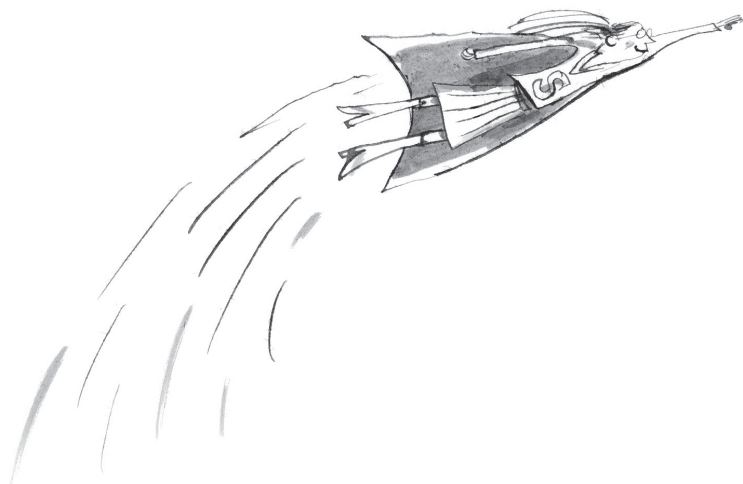
زمانی که حیوانی در خطر مرگ باشد، خانم معلم یوسیه می‌تواند صدای کمک خواستن او را بشنود. فقط او می‌تواند این صدا را بشنود. بعد حالتی به او دست می‌دهد که حتماً باید تکه‌ای گچ توی دهانش بگذارد. خوشبختانه، او هنوز توی کلاسش تخته سیاه معمولی دارد، همراه گچ و تخته پاک‌کن! تا اولین گاز را می‌زند، تغییراتی در بدنش اتفاق می‌افتد؛ خیلی سریع شروع به چرخش می‌کند و چند ثانیه‌ی بعد تبدیل به یک خانم معلم پرنده و قدرتمند می‌شود. بعد از آن، می‌تواند پرواز کند و به کمک حیوانی برود که توی خطر افتاده است.



خانم معلم خیلی می‌ترسد که آقای سبیل متوجه این موضوع شود. اگر او چیزی از این ماجرا بفهمد، حتماً خانم معلم را اخراج خواهد کرد، در حالی که او عاشق کلاس و دانش‌آموزانش است.

خانم معلم یوسیه خیلی دوست دارد جلوی این نیروی مرموز و عجیب را بگیرد، اما نمی‌تواند. گاهی می‌گوید: «صبر کن!» مثلاً یک بار وقتی تازه دیکته‌ی بچه‌ها را شروع کرده بود، مرغابی کوچکی مادرش را گم کرده بود و صدای کمکش توی گوش خانم معلم می‌پیچید؛ یا یک روز مرغی با بالی زخمی کنار اتوبان پررفت‌وآمد گیر افتاده بود یا یک بار دیگر جوجه تیغی کوچکی با تیغ‌هایش توی توری مخصوص پرتقال و مرکبات مانده بود و نمی‌توانست خودش را رها کند، یک دفعه هم دو تا بچه خوک توی چاه کنار طویله‌شان افتاده بودند و داشتند خفه می‌شدند.

گاهی خانم معلم یوسیه با خودش فکر می‌کند: «الان نه! فقط الان نه!» اما قبل از اینکه خودش هم به درستی متوجه باشد، تکه گچ رنگی را گاز می‌زند و چند ثانیه بعد، در حال پرواز به طرف حیوان در خطر افتاده است.



آقای سبیل خبر خوبی دارد!

آخرین روز مدرسه قبل از شروع تعطیلات تابستانی مدارس بود. خانم معلم یوسیه پشت میزش نشسته بود و به میزهای خالی روبه‌رویش نگاه می‌کرد. سال تحصیلی بعد، بچه‌های جدیدی قرار بود پشت این میزها بنشینند. از طرفی خیلی خوش حال بود، چون هیچ‌وقت نتوانسته بود این قدر طولانی در مدرسه‌ای بماند و شغلش را حفظ کند، اما از طرف دیگر، خیلی غمگین بود، چون به طرز عجیبی دلش برای بچه‌های کلاسش تنگ می‌شد؛ بوو دختری که عاشق حیوانات بود و همیشه دوربین عکاسی همراه خودش داشت، میلای همیشه حاضر، مایمون که یک پروفیسور کوچک بود...

وسط این افکار به هم ریخته بود که در کلاس با شدت باز شد.

«امروز قراره چی کار کنیم خانم معلم؟»

خانم معلم یوسیه با لبخندی روی لب گفت: «صبح تو هم به خیر باشه

توبی!»

بچه‌های دیگر هم وارد کلاس شدند.

وقتی همه سر جایشان نشستند، توبی گفت: «خانم معلم چرا این قدر

عجیب نگاهمون می‌کنید؟»

خانم معلم یوسیه جواب داد: «داشتم به این فکر می‌کردم که سال

دیگه چقدر دلم براتون تنگ می‌شه.»

میلا گفت: «ما هم خیلی دلمون واسه شما تنگ می‌شه!»

خویس پرسید: «نمی‌شه همراه ما به کلاس ششم بیاید؟»

خانم معلم جواب داد: «شدنش که می‌شه. اما دنبال یه معلم جدید واسه شما هستند. همون طور که می‌دونید آقای برام، معلم کلاس ششم، دیگه بازنشسته شده.»

توبی پیشنهاد داد: «حُب می‌تونند یه معلم خوب برای کلاس پنجم پیدا کنند.»

بوو گفت: «من خانم معلم جدید نمی‌خوام.»

مایمون به نکته‌ی خوبی اشاره کرد: «شاید هم یه اقامعلم جدید برامون پیدا کنند.»



میلا بی حوصله گفت: «آقای پروفیسور! مگه فرقی هم می‌کنه؟»
خانم معلم یوسیه وسط حرف بچه‌ها پرید: «بیا بید روز آخری کنار هم
خوش بگذرونیم.»

خویس که کنار در نشسته بود، با صدای بلند اعلام کرد: «آقای مدیر
داره می‌آد این طرفی!»

از آنجایی که آقای سیبل سال گذشته بارها سرزده وارد کلاس شده
بود، خویس کنار پنجره‌ی رو به راهرو می‌نشست و هر چند وقت یک بار
چشم می‌چرخاند و نگاهی به راهرو می‌انداخت.

خانم معلم یوسیه نفس عمیق صداداری کشید. آقای مدیر کسی نبود
که بشود با او روز خوب و خوشی را شروع کرد.

آقای سیبل بدون اینکه در بزند وارد کلاس شد و با صدایی شاد و
پراز انرژی گفت: «صبح همگی به خیر کلاس پنجمی‌ها! براتون خبر خیلی
خوبی دارم.»

لیزا که همیشه حالتی از خجالت‌زدگی توی رفتارش دیده می‌شد،
پرسید: «خانم معلم یوسیه قراره با ما بیان کلاس ششم؟»

این سؤال خیلی عجیب بود، چون لیزا هیچ وقت جرئت نداشت
صدایش را بالا ببرد و حرفی توی کلاس بزند، به خصوص الان که مدیر
مدرسه هم روبه‌رویش ایستاده بود. او با لکنت حرفش را تمام کرد:
«ب... ب... ببخشید!»

اما آقای سیبل اصلاً عصبانی نبود. هنوز داشت لبخند می‌زد. با حالتی
مرموز گفت: «نه! ماجرا چیز دیگه‌ایه!»

کمی سرفه کرد تا صدایش صاف شود. بعد گفت: «من باید با
افتخار بهتون اعلام کنم که مدرسه‌ی ما از سال دیگه به جای تخته سیاه

معمولی به تخته‌ی دیجیتالی مجهز می‌شه.»

آقای مدیر روی عبارت «تخته‌ی دیجیتالی» خیلی تأکید داشت. نگاهی به کلاس و صورت بچه‌ها انداخت. انتظار داشت همگی از خوش حالی به هوا بپرند.

اما کلاس ساکت بود.

حالت پُرافتخار صورت آقای مدیر جایش را به حالتی متعجب داد: «من... من فکر کردم از شنیدن این خبر خیلی خوش حال می‌شید.»
خانم معلم یوسیه به سرعت گفت: «معلومه که ما خیلی خوش حال شدیم. فقط... فقط فکر می‌کنم کمی شوکه شدیم.»

به بچه‌ها نگاهی انداخت، به امید اینکه همراهی‌اش کنند و چیزی بگویند؛ اما بوو غصه‌دار با بند دوربینش بازی می‌کرد، مایمون لب بالایی‌اش را گاز می‌گرفت، خویس بدون پلک زدن به تخته‌سیاه روبه‌رویش خیره شده بود، توبی هم یک دفعه بلند شد، سر جایش ایستاد و گفت: «حُب، این جواری که ما دیگه توی کلاسمون گج نداریم.»

انگار تازه متوجه شده بود اوضاع از چه قرار است و چه حرفی زده. حالا بقیه‌ی کلاس هم ساکت شده بودند و صدا از هیچ‌کس در نمی‌آمد. فقط صدای نفس کشیدن آقای مدیر به گوش می‌رسید.

میلا زیر لب گفت: «چه آدم بیخودیه!»

آقای سبیل نمی‌فهمید ماجرا چیست که بچه‌ها این عکس‌العمل را نشان می‌دهند؛ بیچاره از ماجرای گج‌های خانم معلم یوسیه خبر نداشت! قرار هم نبود خبردار شود.

آقای سبیل گفت: «این کلاس همیشه یه چیزی‌ش می‌شه. توی بقیه‌ی کلاس‌ها بچه‌ها شروع کردند به دست زدن و خوش‌حالی کردن.»

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذ مرغوب با زمینه‌ی کریم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذ نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذ سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر